

یزدجرد

معناح خلق از سر شفقت نمود و رسوم محدث برداشته و قواعد نیکو وضع کردی لاجرم کادشیا
 در عیت و جمهور خدم و حشم بدعا دشمن او کیدل و یکر بان شدند و این یزدجرد را دو پسر بود هرگز
 و دیگری فیروز هر منزه هم در زمان پدر بر ملک بختان ملک شد و آن ملک اور مسلم ماند چون
 یزدجرد جهان را در اع کرد و خطبه اجل استماع نمود میان اخوین بواسطه فساد گروهی از مفسدان
 خصومت افتاد و فیروز بیک بخلق و محب بود و دوم استقلال و استبداد میزد و منجاست که هر
 پشت زمین را در اع کند فاقبت الامرین طمس با جات معرون کشت و چنان شد و او عا
 بجانب میاطله یافت و پناه بدرگادا برد و خویشته پسر و حساب بر بواب و حجاب و پاشید و
 صاحب میاطله اورا بسجا سپرد و بدو داد و او را بولایت هرمنز آورد و در نیشل را که فلان بر اور
 بر آفرینها و بسو نفس پیروز بر هر منز واقع شد و پیروز نیز چون بر ملکت مکن یافت حب مال و
 جذب منال اورا بر آن داشت که با سخاات اموال از رها پادست یازد و خزانه خرابه از دست برنج
 صنفا و مساکین برز حامت و خویشته و گوهر مکنون مشحون گرداند در سلک و لیلنا کین اینصفا
 للذری و لعل انصام دهد از آن غافل که سلطان سکر چوسیم اندوز و از درویش
 سبزه بدست خود کند بنیاد خود پست زند پیوسته دست از غصه بردست
 و چون سا دوسه بر این قاعده بگذشت در ملکت به ترتیبی و در خزانه پید خلی در بر عیت نامی و
 سکر پراکنده کی پیدا آمد که گفته اند من عمل سیتینا و جلا و من زرع شوکا حصدا سم
 مکن که درین کشت زار زود زوال بدس دور همان بد روی که میسار و آخر کار بد آنجا
 انجامید که صاحب میاطله بواسطه حد و در غنا سستوده بروی متغیر شد و سکر کران فرستاد با او

یزدجرد و فیروز هر منزه
 در آن زمان که یزدجرد
 پسر و حساب بر بواب
 صاحب میاطله اورا بسجا
 سپرد و بدو داد و او را
 بولایت هرمنز آورد و در
 نیشل را که فلان بر اور
 بر آفرینها و بسو نفس
 پیروز بر هر منز واقع شد
 و پیروز نیز چون بر ملکت
 مکن یافت حب مال و جذب
 منال اورا بر آن داشت که
 با سخاات اموال از رها پادست
 یازد و خزانه خرابه از دست
 برنج صنفا و مساکین برز
 حامت و خویشته و گوهر
 مکنون مشحون گرداند در
 سلک و لیلنا کین اینصفا
 للذری و لعل انصام دهد
 از آن غافل که سلطان سکر
 چوسیم اندوز و از درویش
 سبزه بدست خود کند بنیاد
 خود پست زند پیوسته دست
 از غصه بردست و چون سا
 دوسه بر این قاعده بگذشت
 در ملکت به ترتیبی و در
 خزانه پید خلی در بر عیت
 نامی و سکر پراکنده کی
 پیدا آمد که گفته اند من
 عمل سیتینا و جلا و من
 زرع شوکا حصدا سم مکن
 که درین کشت زار زود
 زوال بدس دور همان بد
 روی که میسار و آخر کار
 بد آنجا انجامید که صاحب
 میاطله بواسطه حد و در
 غنا سستوده بروی متغیر
 شد و سکر کران فرستاد
 با او

نوشیرون

چون سپردان ریاست عدل و داد ^{بجای} بیکیجے براوشت بعد از قباد همه نامداران و فرزانان
 بیستند فرمان او را میان ^{بجایش} در معدلت آن چنان باش که گنجگ خوابه باز شد
 پایتخت ریخته عدل ازورش گذشت از فلک گوشه پسرش چون دست اجل قضا
 قباد را چاک زد و خلعت جیانش خلق کرد ایند پسرشاهی و سر بر سر و بفرود گاه نوشیه آن نیست
 گرفت عرصه عالم و قضا آفاق از شمول عدل و دفر جهان او روشن گشت بود همه حکیم را اگر
 جریده حکمای عصر و پت تصفیه در راه بود حکم وزارت گرفت و در حفظ قوانین ملک و مردم
 و این آن منصب اعتمادی بود و در پیش و حسابت را و صفای زمین او کرده او چنانکه از نور
 خرد و مسانت حرم خویش متعارف و مهور و شناخت ^{بجای} رود بنظم آن مصالح آورد و حدس و فراموشی
 که در آن باب کمال شایسته داشت ظاهر گردانید ^{را} او که شهابت زد گشت
 نقد جهان تمام عیار حرم او خطبه عدالت خواند شد در راه ملک او طیار
 ائمه تاریخ آورده اند که ولادت کسری در کوره پسرین از اعمال میا بود و چون حاکم سرود
 بسکین تکمین کسری مزین گشت و گوشه شادروان جلال نوشیرون از قلمه سماک دقیقه افلاک کواکب
 بلکه همت بر قمع قواعد ظلم و قطع شجره بدعت و دهم بنسبانی مصروف داشت و کلمی همت در ^{بجای}
 سبب تکمیل فضایل نفس و تحصیل آثار و دستاورد خایر خیرات و ارتقا درجات ملک است
 مقصود گردانید و فرامداد تا هر صنف از صنایف رعیای در آن شغل که بایان موسوم است
 نمایند و محترقه و صنایع و ارباب صرف از شرایط موقر آوا و خیر الدارین فلیلتنزم خوفه
 تجاوز بنویسد چون خاطر از تو فریر محافظت ملک و ترفیه حال لشکر و قطیب قلب رعایا سپرد ^{بجای}
 تمام دادن قوسکه را کتبه ^{بجای} بوده کردن

چون سپردان ریاست عدل و داد
 بیستند فرمان او را میان
 پایتخت ریخته عدل ازورش
 قباد را چاک زد و خلعت جیانش
 گرفت عرصه عالم و قضا آفاق
 جریده حکمای عصر و پت تصفیه
 و این آن منصب اعتمادی بود
 خرد و مسانت حرم خویش متعارف
 که در آن باب کمال شایسته
 نقد جهان تمام عیار حرم او
 ائمه تاریخ آورده اند که ولادت
 بسکین تکمین کسری مزین گشت
 بلکه همت بر قمع قواعد ظلم
 سبب تکمیل فضایل نفس و تحصیل
 مقصود گردانید و فرامداد تا هر
 نمایند و محترقه و صنایع و ارباب
 تجاوز بنویسد چون خاطر از تو
 تمام دادن قوسکه را کتبه

النصر الامين عند الله العزيز الحكيم رو نمود و مال قصیده آن مخازین حکم جملنا ما
 حصیدا کان لمرقن بالامین کوفت عمان بجانب روم و استخلص ان سوره منصرف کرد
 و با لشکر که در غلال رایات فتح پیکر جمع بودند روان شد و سپاه روم را منضم گردانید و قسرا
 گرفت و خویشیه و خزینه فراوان در حوزه تصرف دیوان آورد و قیصر بعد از شفاعت شفا
 و بیعت نامه نوشت که هر سال مبلغ سه هزار بار بپردازد و بیارز خالص و ده هزار درهم نقره
 شاهی و پانصد زر مبرجامه رود بخرت و نسد و خود در زمره ششم عظم باشد و چون این شرط
 نامه پادشاه و مجاهد حکما و موافقه در با این و حاضر امر او سپاه موخ شد خویشین بسبب اندفاع
 صواعق که اول فصل زمستان بود و غرم مراجعت کرد و زمان نامه سفر بدست صباح و مسا
 داد و لشکری را که در اهتمام داشت بجا رست میاطله موسوم گردانید و در اسما این حال خبر معاتب
 شد که لشکر قچاق بر در بند استیلا یافته اند و آن ولایت را بکنجی فرو کرده رای شاهانه چنان
 صواب دید که سخت نگر در بند را از آن گروه حمایت کند پس جمعی را که بحرب میاطله مستور بود
 و مسافتی را قطع کرده باز خواند و تحمیل آنگ در بند ساخت و سپاه قچاق را بر اند و بتاع
 اور استاصل کرد و یکی را از وجوه سپاه با خلقی ابنوه بر آن ولایت بجاایت نصب کرد و در
 آنچه روز که مجال اقامت یافت حصنها ساخت و قنطر بابت و بر سر راه جمع ارز میاوت
 بنگاه بجاایت و هم در آن حدود سیف بن دیزن که از اسما طوک حمیر است بخرت آمد
 شرف تقبیل بارگاه یافت و در دفع ابرهیم بن مسروق از سباط ابرمه که با صحاب قیل
 مشهور است استعانت کرد و دستداد لشکر نمود و کنت اسباب و اطلاق در دست اهدا و خیرا

بسیار از این کتاب در دسترس است

اگر تریا بگر باشد و ش
 واحد و ضرب شده و
 و در تمام ایات تریا باشد
 و انقوم ضرب با غنیم
 در سینه الارض لای چون
 فی نظام الحاقه بان
 باطل بود الحاقه و حلال
 بسا و فوق
 و در تمام ایات تریا باشد
 و در تمام ایات تریا باشد
 و در تمام ایات تریا باشد

در تمام ایات تریا باشد
 در تمام ایات تریا باشد
 در تمام ایات تریا باشد
 در تمام ایات تریا باشد

در تمام ایات تریا باشد

و این سخن از رو حقیقت منتزعا صلی است که معنی آدمیت قامت بر خیزات و غرابت سماع
 از دون حیوانات پس هر که که ^{بیت و آیه شریفه} فاضلت خیر او غالب است انسان است و آنکه بر اشاعت شر تو فریاد
 شیطان و مؤلف را درین معنی دو پست است ^{بیت و آیه شریفه} ملکی کردی بدست از ^{بیت و آیه شریفه} دوی ار حار
 چارار ^{بیت و آیه شریفه} بسبب آنکه مردم آرزو ^{بیت و آیه شریفه} بسخن سک بر او شرف دارد ^{بیت و آیه شریفه} و عجب

و وصایا او مطابق سخنان اردشیر با بکان است این در شاهوار از آن بحر و خیز است

وین نقد با عیار از آن کنج فاضلت یوم البریح للنوم و یوم الغیم للصيد و یوم المطر
 للشرب و یوم الثمین للحوائج و قال ان ابناء السفله اذا نادوا بلغوا معانا
 الامور فاذا نالوها انهم کوا تدلیل الاشراف و قال لا یستغنی افضل الملوک
 عن الودیر ولا اعقل النساء عن الزوج و لا اکرم الخیل عن السوط و لا اجود
 السیف عن الضیفیل و قال القلیل مع فله الهم انما من الکثیر مع عدم الهم

دوسر در بر خصم است
 در لغت فوسن بفتح و ل
 خاک در بر مان کفیه و
 دستور چو دستور در بر
 بی صاحب دست بر مان
 در بر مان کفیه و
 دستور چو دستور در بر
 بی صاحب دست بر مان

و چون پیری در دوا کرد و یعهدی بهر مرداد و ملک بوی سپرد چنانکه گفته اند

شنیدم که در وقت زرع روان بهر زمین کشت نوشیرود که زنهار در دانش و داد
 گوش بجان این سخن را بهمیدار گوش که دانش را قوت جان دهد ترا معده
 بیزدان دهد مراد او که کوه سیک داد که مر که هر سیک را با و باو زینگی بد
 تا بد استام کردم بد تا تو استام برو نام باید برو داد کن جهان را باضا
 آباد کن و بعد از و ملک بهر فرمقر شد چون کثیر این وراق مسکو است بر شرح کلام
 جلاق سلاطین و محو بر نشر محاد صفات لوک چنان صواب نمود که بر در کسر نوشیرودان که

که هر چه در سخن و جرم
 تو کوه را بر جلیت
 سینه و صفات پر شده
 وصل و فرید و جرم
 و بدل بر مان
 کثیر و فرمقر شد چون
 کثیر و فرمقر شد چون

باتفاق اعدا ملک آفاق است بساط کلمات را چون عادت ایام کند بر مقدمه حکم او چون
 ذکر و بی جای مجاز فایده **وَاللَّكْرَامِ مِنَ الطَّوِيلِ مَصْدِيقٌ** درستی که گفته
 طیار و صریف حریف بطریق سبیل اشرف از جاده عدال بود اگر دستاور کرد
 بکش دوست و بازو بکنند خورده زرد کف ترارو بیان از لطیف و بیان از لطیف
 یافت اگر کسی این مختصر از نظرات ملاحظه دارد و هر آینه کشف کرد که محافل اربع بر آن است
 و نسایم عجاز از نغمات آن فایح کراینده است کتاب جهان را باب زر نوشتن
 و استمان را که خود تو که بر گردون نشینند بنزد بلوح گردون نویسد و **الاستعا**
مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰی اَنْ یُّثَبِّتَ اَقْدَامَنَا بِاصَابَةِ الْاَلْوَابِ وَ یَعِیْمَ قُوَسَنَا عَنْ تَفْرِقِ
الْاَهْوَابِ وَ اللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ فِی الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِیْبِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَیْهِ اُنِیْبُ

علاوه بر این چهار مورد
 در ماه اول بهار شروع
 تا یف من کتاب که
 در ماه اول بهار تمام
 ساخته می شود
 گفته شود که در اول فصل
 در زمین که قیامت است
 بر این اظهار عمل صحیح
 نازل کرده در پنج کلمه
 که در وقت که گفته شد آن
 عیار شده باشد تمام
 محزون در این کلمات
 خیر و استغفار است

حب خویش حال آن سمولقدر و امکان فخر حاج و معتبرین مطاع کرم
 حاجی عباس با برتری قلمی و محرر کردید غره شهر

شبان اعظم من شهر ۱۲۶۰
 و سلام خیر تمام
 م

عایشی از زودی کتب نوشته
 المکن در دست کردیم
 در ملک با زمین
 لکنند